

شین شیعه

سیر تطورات فکری شیعه از آغاز

دکتر سید محمد حسین رجبی



اشاره

اینکه آغاز «شیعه» کی و چگونه بوده است، هر چند برای شیعیان مسئله‌ی مبهم و پیچیده‌ای نیست، اما دیگران در مورد آن حرف‌ها زده‌اند و نظر‌ها داده‌اند، در مورد این نظریات، فعلا قصد صحبت نداریم و مواریت تاریخی و غیر تاریخی خود را اندر این شروع، روشن و مبرهن می‌دانیم. اما هم این آغاز مهم است و هم تطورات فکری که از پی آن آغاز داشته‌ایم. با دکتر محمد حسین رجبی به گفتگو بنشینیم تا هم تذکری برای خودمان باشد و هم جوابی به آن دیگران! حوزه‌ی مطالعاتی دکتر رجبی تاریخ اسلام می‌باشد. با سریال مختارنامه و میزگردی که بعد از این سریال از سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شد، امروز نام و مطالعات ایشان برای ما شناخته‌تر شده است.

۴ تمایز فرقه‌ی سنی و شیعه از کی حاصل شد؟ شیعه از چه زمانی به عنوان فرقه‌ای متمایز از اهل تسنن جدا شد؟

زمان امام باقر(ع) و اوج آن دوران امام صادق(ع) است که شیعه کاملاً از هر جهت با اکثریت سنی متمایز می‌شود، هم از نظر سیاسی و فکری و اعتقادی، هم از نظر فقهی. به این علت که اهل تسنن تا زمانی که اصحاب پیغمبر زنده بودند، خیالشان راحت بود که اصحاب پیغمبر را دیده‌اند و برداشت‌های این‌ها از اسلام همان برداشت پیغمبر است، اما در عصر امام باقر(ع) و امام صادق(ع) اصحاب، همه از دنیا رفته بودند و تابعین مانده بودند. به نقل قول‌های تابعین هم اعتماد کامل نبود، و چون دچار مشکلاتی شدند، در مسائل مستحده شروع به اجتهاد کردند. این اجتهادها بعضاً بر مبنای ای استوار بود که از نظر امامان ما غلط بود، مثل قیاس و استحسان در مواقع غیر لازم. لذا امام صادق(ع) برای این‌که انحراف‌ها را مشخص کند و حقیقت قضیه را روشن کند، مکتب فقهی شیعه و مکتب کلامی شیعه را تبیین و مدون فرمود و شاگردان بزرگی را در عرصه‌ی علم کلام و فقه و حدیث پرورش داد. این است که مکتب فقهی شیعه به نام مقدس امام جعفر صادق(ع) شناخته می‌شود؛ یعنی فقه جعفری.

۴ تشیع به عنوان یک اندیشه چه ویژگی‌های اساسی داشت که باعث امتیاز آن از اهل تسنن می‌شد؟

اندیشه‌ی شیعه به عنوان طرز تفکر و برداشت از اسلام، بر مبنای وحی و امامت استوار و قائل به معصومیت ائمه (علیهم‌السلام) است. شیعه معتقد است خداوند آن ذوات مقدس را به عنوان رهبران حقیقی دین تعیین کرده، علم کامل در اختیار آن‌هاست و آن بزرگواران تمام مسائل مستحده و متناهی جامعه‌ی اسلامی را به خوبی در هر زمانی می‌توانند پاسخ دهند.

اهل تسنن چون فقط پیغمبر(ص) را قبول داشتند، بعد از درگذشت آخرین اصحاب رسول خدا(ص) دچار مشکل شدند، لذا به اجتهادات شخصی و برداشت‌های بعضاً غلط و اشتباه از دین افتادند؛ امامان ما خودشان را ملزم می‌دانستند به عنوان متولیان راستین دین آنان را نسبت به این اشتباهات آگاه بکنند.

آن ایام نفوذ افکار بیگانه، از ممالک مغلوب در عرصه‌های علمی و فلسفی فراهم شده بود، تفکراتی میان مسلمان‌ها پدید آمده و رواج یافته بود که علمای سنی قادر نبودند با این افکار جدید هم‌آوردی کنند، و در برابر مبنای فلسفه حرفی برای گفتن داشته باشند. اینجا بود که امام صادق(ع) در این عرصه وارد شدند و با تبیین صحیح مباحث کلامی، شبهه‌هایی که پیش می‌آمد و اهل تسنن قادر به پاسخ دادنش نبودند را به خوبی پاسخ می‌دادند و بدین ترتیب شیعه را نیز غنا و هویت می‌بخشیدند.

۴ مواجهه‌ی اصلی شیعه با اندیشه‌های بیگانه‌ها ظاهر از زمان مأمون بوده است که افکار یونانی نیز وارد سرزمین اسلامی می‌شود؟

بله، زمان مأمون اوج این افکار بود و بیت‌الحکمه که به واقع دارالترجمه بود، در آن زمان تأسیس شد؛ البته منصور عباسی در این زمینه پیشقدم بوده و در زمان وی این افکار کم‌کم وارد شد. زمان هارون هم اتفاق افتاده است. به درخواست هارون امپراطور روم، باز بزرگی از کتاب‌های علمی را روانه‌ی دربار هارون کرد و دارالترجمه‌ای هم برای ترجمه آثار یونانی و هندی و ایرانی بوجود آورد. ما در لسان امام صادق(ع) اسم ارسطو را با تلفظ ارسطاطاليس داریم، این نشان می‌دهد که در عهد امام صادق(ع)، نام ارسطو به عنوان یک متفکر مطرح بوده است.

۴ می‌خواهیم بدانیم تاریخ شیعه چه دوره‌های مهمی را پشت سر گذاشته و چه نقاط عطفی داشته است، در ابتدا از خاستگاه شیعه بفرمایید و اینکه از کی و چگونه به وجود آمد؟

شیعه در لغت به معنی پیرو و تابع است و زمان قابل توجهی گذشت تا اسم خاص و علم پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) بشود. در گذشته پیروان هر شخص و یا طیف فکری را شیعه می‌گفتند، به عنوان نمونه حضرت امام حسین (علیه‌السلام) در روز عاشورا خطاب به دشمن می‌فرماید: «یا شیعه آل ابی سفیان»، ای پیروان خاندان ابوسفیان، در زیارت عاشورا می‌خوانیم که «لعن الله اشیاعهم»، خدا پیروان آن‌ها را لعنت کند، بنابراین شیعه لفظی عام بوده و زمان گذشته است تا منظور از شیعه، پیروان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) بشود.

اولین بار که این واژه برای پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) به کار برده شده است، در دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. پیامبر به امیرالمومنین(ع) فرمودند: «یا علی انت و شیعتک هم الفائزون»، «انت و شیعتک هم المفلحون» اما اینکه به طور رسمی تشیع به عنوان پیروی از امیرالمومنین(ع) در چه زمانه‌ای پدید آمد، باید بگوئیم فرق است بین شیعه‌ی سیاسی؛ و شیعه فکری، اعتقادی و فقهی.

شیعه‌ی سیاسی به کسانی اطلاق می‌شود که قائل بودند امیرالمومنین(ع) جانشین بلافصل پیامبر است. ایشان جز آن حضرت کسی را برای خلافت به رسمیت نشناختند؛ شیعه‌ی سیاسی بعد از جریان سقیفه پدید آمد؛ کسانی در دفاع از امیرالمومنین(ع) در خانه‌ی آن حضرت تحصن کردند و گفتند که ما جز علی(ع) به کس دیگری برای خلافت رضا نخواهیم داد. چون خود امیرالمومنین(ع) بیعت نکرد، این‌ها هم به پیروی از حضرت با غاصبان بیعت نکردند. این‌ها فقط از نظر سیاسی باقیه فرق داشتند، اما در احکام، شعائر دینی، در برداشت از اسلام تا مدت‌ها یکسان بودند.

زمانی که خلیفه‌ی دوم ترور شد، شورایی برای تعیین خلیفه‌ی سوم تشکیل شد. در آن شورا عبدالرحمن بن عوف، موقعیتی پیدا کرد که نقش محوری و تعیین‌کننده برای معرفی خلیفه جدید داشت. به امیرالمومنین(ع) رو کرد و گفت آیا حضری مطابق کتاب خدا، سنت پیامبر و روش و سیره‌ی شیخین - خلیفه‌ی اول و دوم - عمل کنی، اگر عمل کنی من با شما به عنوان خلیفه‌ی سوم بیعت می‌کنم. امیرالمومنین(ع) رای او را رد کرد و فرمود مطابق کتاب خدا و روش پیغمبر و اجتهاد خودم و نه به سیره و روش خلفای پیشین عمل خواهیم کرد. بنابراین خلافت به ایشان نرسید؛ عثمان این شرایط را پذیرفت و خلیفه شد.

انکار ورود سیره‌ی شیخین و عدم التزام عمل امیرالمومنین(ع) به سیره‌ی آن‌ها باعث شد که شیعه‌ی اعتقادی، فکری و فقهی در آن هنگام متولد شود.

وقتی که امیرالمومنین(ع) فرمود من به سیره‌ی خلفای پیشین عمل نمی‌کنم، خط شیعه را از نظر اصول اعتقادی و فروع عملی از اکثریت سنی جدا کرد، البته هنوز اختلافات در اصول اعتقادی و فروع عملی خیلی ریشه‌ای نبود. مثلاً سنی‌ها بنا به بدعت خلیفه‌ی دوم در نماز دست به سینه می‌گرفتند، شیعه‌ها این کار را نمی‌کردند، آن‌ها در اذان «حسبنا علی خیر العمل» را حذف کرده بودند و چیزی اضافه کرده بودند که شیعیان این‌ها را قبول نداشتند.



دو نگاه

اولین بار که واژه شیعه برای پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) به کار برده شده است، در دوران پیامبر (ص) است. پیامبر(ص) به امیرالمومنین(ع) فرمودند: «یا علی انت و شیعتک هم الفائزون»، «انت و شیعتک هم المفلحون» اما اینکه به طور رسمی تشیع به عنوان پیروی از امیرالمومنین(ع) در چه زمانه‌ای پدید آمد، باید بگوئیم فرق است بین شیعه‌ی سیاسی؛ و شیعه فکری، اعتقادی و فقهی

۴ تدوین علم کلام و فقه و منابع اصلی از چه زمانی و به دنبال چه نیازهایی بوده است؟

از عصر امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) می‌بینیم که بعضی از اصحاب بزرگوار ایشان شروع به نوشتن کتاب‌هایی بر مبنای تعالیم ائمه بزرگوار می‌کنند، بر مبنای احادیث امام صادق (ع) اصول ۴۰۰ گانه - اربعه مئه - که ۴۰۰ کتاب بوده است - البته کتاب‌های چند صد صفحه‌ای حجیمی نبوده است - نوشته شد، امام کاظم (ع) در نقاط مختلف عالم اسلام وکیل و نایب داشتند، و شیعیان با مراجعه به وکلا و نایبان امام، خلاء دسترسی به امام را پر می‌کردند. این روند در عهد امامان بعدی (علیهم‌السلام) تداوم یافت. در مقطع غیبت تا مدتی مشکلی نبود چون نائبان خاص امام زمان (عج) بودند و مشکلات و مسائل علما و مردم توسط نایبان خاص مکتوب و یا شفاهی از حضرت امام زمان (ارواحنا فداه) پرسیده می‌شد و پاسخ‌های لازم اخذ می‌گردید. تا مدتی بعد از غیبت صغری هم چندان مشکلی در کار نبود، علمای شیعه به مرور زمان، احساس کردند چون به امام معصوم دسترسی نیست، باید معارف شیعه تدوین بشود. لذا کتب اربعه‌ی شیعه بر مبنای همان اصول ۴۰۰ گانه به اضافه‌ی مواردی که در اصول نبود، تحریر شد. با گذشت زمان و در عهد شیخ مفید و بلاخص شاگردانش سید مرتضی و شیخ طوسی، شیعه احساس کرد برخی مسائل پدید می‌آید که حکم آن دیگر در کتب اربعه هم نیست؛ لذا نیاز به اجتهاد در شیعه پدید آمد. از این به بعد اجتهاد در شیعه بر مبنای علم اصول شکل می‌گیرد.

۴ یعنی می‌توان گفت این آغاز عقل‌گرایی بوده است؟

در مسائل اعتقادی که اصطلاحاً فقه اکبر خوانده می‌شود، از آغاز، عقل مبنای فهم بوده است. و به دوران ظهور اسلام بر می‌گردد. اما در احکام شرعی تا وقتی که ما از امام معصوم حدیث داشتیم نیازی به ورود عقل و کاربرد آن برای استنباط احکام معنا نداشت چون وقتی ما از امام معصوم به صراحت و مستقیم یا با واسطه دستور العمل داریم دیگر معنا ندارد که کسی بخواهد به اتکای عقل خودش مسائل را تبیین کند و حکم آن را بیان دارد. عقل موقعی به میدان می‌آید که از معصوم به عنوان سنت و از کتاب به عنوان قرآن چیزی در اختیار نباشد، آن‌جا مجتهد می‌تواند از عقل خودش استفاده کند و در مباحث فقهی یا ادله، شواهد، قرائن، حکم‌های مشابه این‌ها، بتواند آن مسئله را حل بکند.

عقل‌گرایی در استنباط احکام شرعی کم‌کم از زمان شیخ مفید پدید آمد و سیدمرتضی و شیخ طوسی شاگردان ایشان گستره‌ی آن را وسعت بخشیدند. شیخ طوسی مکتبی را در اجتهاد و فقه شیعه پایه‌ریزی کرد. این مکتب به قدری محکم بود که تا ۱۰۰ سال هیچ مجتهدی به خودش جرئت نمی‌داد فتوایی خلاف فتاوای شیخ طوسی بدهد، تا ابن ادریس حلی آمد و این سد را شکست و گفت او احترامش جای خود، مقام علمی‌اش جای خود اما حال، مسائلی پیش می‌آید که با اجتهادات شیخ طوسی قابل حل نیست. از آن به بعد دیگر باب اجتهاد کاملاً باز شد و در مسائل فقهی تداوم پیدا کرد.

۴ نقش حکومت‌ها و حکومتی مثل آل‌بویه در زمان غیبت چه بوده است؟ و چقدر در بسترسازی حرکت علمی شیعیان نقش داشته است؟

پیش از به قدرت رسیدن آل‌بویه، دستگاه خلافت و علمای قشری اهل تسنن و اشعری مسلکان در عرصه‌های علمی فشار وارد می‌کردند و می‌گفتند در مسائل کلامی و اعتقادی هم شما حق ندارید به عقل خود استناد کنید، باید تنها مطابق حدیث پیش بروید.

هنگامیکه دولت آل‌بویه شیعی روی کار آمد و خلفای عباسی را از قدرت برکنار کرد، شیعه توانست نفسی بکشد و متفکران عامه هم از فشار اهل حدیث و اشعریان خلاصی یافتند. علم کلام شیعه در این عصر رشد می‌کند؛ شیخ مفید و شیخ طوسی در علم کلام آثار ارزشمندی را پدید آوردند و دیدگاه‌های شیعه را تبیین می‌نمایند. فلسفه‌ی اسلامی را عمدتاً مربوط به شیعیان می‌دانند. بیرونی، ابن‌سینا و فارابی گفته شده که شیعه بوده‌اند. پیش از این ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) تشویق می‌کردند که در مسائل فکری و اعتقادی باید بر مبنای اصول عقلی پیش بروید و این را ترویج می‌کردند. لذا در شیعه این ارزش فراگیر شده بود. به جرئت می‌توان گفت اگر آل‌بویه این فضا را فراهم نکرده بودند با آن تعصبی که اهل حدیث سنی در عالم اسلام داشتند اصلاً جایی برای فلاسفه و متکلمان باقی نمی‌ماند که بخواهند حرفی بزنند و اظهار نظری بکنند. لذا بعدها که آل‌بویه رفتند و سلجوقی‌های سنی متعصب بر بخش عمده‌ی عالم اسلام حاکم شدند، خلافت را دوباره به همان جایگاه قبلی آن برگرداندند. دوباره برخورد شدید با فلاسفه و متکلمین پدید آمد و عقل‌گرایان و خردگرایان به شدت منکوب شدند.

این وضعیت تا حمله‌ی مغول ادامه داشت. مغول‌ها هر چند با خودشان ویرانی و نابودی مظاهر تمدن و فاجعه‌های بزرگ به بار آوردند ولی هجوم آن‌ها یک حسن داشت و آن هم این بود که به سبب این که این‌ها دین و یا اعتقادات آن چنانی نداشتند و در آن تعصبی نشان نمی‌دادند، بعد از حاکمیت بر مناطق اسلامی نسبت به شیعه و سنی دیدگاهی علی‌السویه نشان دادند. مغولان خلافت را برانداختند و فشار مذهبی و تنگ نظری در مسائل علمی برداشته شد، شیعه دوباره توانست نفسی بکشد. البته مغول‌ها بویژه پس از مسلمان شدن یک نوع تساهل نسبت به مسائل علمی پیش گرفتند لذا جالب است که در ایران فلسفه دوباره با گرفت. فیلسوفان نسبتاً بزرگی، باز پدید آمدند. مثل صدرالدین دشتکی و ملاجلال‌الدین دوانی. از نقاط مختلف عالم اسلام برای بهره‌گیری از محضر ایشان به آنان روی آوردند. آن زمان محوریت در مراکز حوزه‌های علمی به فلسفه بود آن هم عمدتاً در شیراز، شیراز مرکز علمی بزرگ اسلامی شده بود و از قلمرو عثمانی، شمال آفریقا و مناطق دیگر برای بهره‌گیری به آنجا روی می‌آوردند. در آن مناطق فلسفه ممنوع و اهل فلسفه تحت فشار بودند ولی در ایران این ممنوعیت وجود نداشت.

در فقه اکثریت ایران هنوز سنی بود. در ایران حوزه‌ی علمیه‌ی شیعی برای تعلیم و تعلم فقه نبود، در عتبات عالیات عراق وجود داشت و در جبل عامل لبنان و هم چنین در بحرین. البته نه این جزیره بحرین امروز، بلکه سواحل شرقی عربستان، که امروز هم شیعه‌نشین هست. دولت صفویه که روی کار آمد مذهب شیعه در ایران رسمیت پیدا کرد. صفویان می‌خواستند حکومت را بر مبنای فقه شیعه اداره کنند، حکومت باید حقوقی و قوانینی داشته باشد - گفتیم که فلسفه وجه غالب حوزه‌های علمی در ایران بود - با فلسفه که نمی‌توان قانون تعریف کرد و مملکت را اداره کرد. اتفاقاً شاه اسماعیل یکی از فلاسفه شیعه را آورد، بعد شاه طهماسب هم آورد، اما دیدند که با فلسفه نمی‌شود مملکت را اداره کرد، فقیه لازم بود ولی فقیه برجسته‌ی شیعه در ایران وجود نداشت. لذا دست به دامان علمای شیعه‌ی جبل عامل شدند. با مهاجرت علمای شیعه به ایران، ابتدا در قزوین که مرکز حکومت صفویان بود، و سپس در اصفهان حوزه‌ی علمیه تشکیل شد. در اثر زحمات و فعالیت‌های علمای بزرگ مهاجر، نسلی از فقهاء و مجتهدان بزرگ شیعه مثل علامه مجلسی اول و دوم پدید آمدند. در کنار فقه شیعه فلسفه نیز رشد کرد. این طور نبود که اگر فقه رشد کرد فلسفه به قهقراء برود نه، فلسفه هم با قدرت هنوز

دو نگاه

زمان امام باقر (ع) و اوج آن دوران امام صادق (ع) است که شیعه کاملاً از هر جهت با اکثریت سنی متمایز می‌شود، هم از نظر سیاسی و فکری و اعتقادی، هم از نظر فقهی

بزرگ شیعه بود، می گشتید یک کتاب حدیثی پیدا نمی شد، ولی به برکت کاری که ملامحمد امین کرد، بحمدالله به وفور کتب حدیث در اصفهان پیدا می شود.

بعد استاد کل وحید بهبهانی که متوفی ۱۲۰۵ است، با تلاش فراوان توانست اخباری گری را به حاشیه براند و مکتب اجتهاد و فقه استدلالی را دوباره در حوزه های دینی زنده کند.

تا پیش از سلطه اخباریان، همه ی علوم از حوزه های علمیه سرچشمه می گرفت حتی طب، نجوم و ریاضیات هم در حوزه های علمیه بود، وقتی اخباری ها آمدند همه این علوم را از حوزه ها راندند. دیگر فیلسوفی را نمی دیدید که مثل شیخ بهایی مهندس هم باشد، منجم هم باشد، این ها از علوم حوزوی خارج شد و ما دائم به فقہرا رفتیم و این علوم، دیگر متولی نداشت.

استرآبادی در مقطعی تفکر اخباری گری را طرح و ترویج کرد که مقارن با رنسانس و انقلاب صنعتی در غرب بود. فهم علل پیشرفت و جهش علمی در غرب، در فهم فلسفه ی غرب بود؛ حال آنکه در این سوی عالم، فلسفه ی اسلامی تخطئه شده بود. استرآبادی معتقد بود علم ریاضی جز در حد تشخیص قبله و اوقات نماز و مسائل ارث، تزیین عمر است. طبیعی است که یک عقب ماندگی عجیبی پدید بیاید. این وضعیت بود تا دارالفنون که امیرکبیر ایجاد کرد و می خواست آن علوم تجربی و دقیقه را از غربی ها بگیرد و در اینجا تدریس کند که او هم به آن سرنوشت دچار شد.

در رهنمودهایی به شیعه تاکید شده بود که عقل را به کار گیرند و تفکر کنند. قبلاً اشاره کردیم که مذهب شیعه در دوره ی صفویه رسمیت پیدا کرد، پیش از صفویه فلسفه در ایران هنوز سو سو می زد و خلاف جاهای دیگر، از بین نرفته بود، با ظهور دولت صفوی، فلسفه یک باره رشد و کمال پیدا کرد. در کشور شیعی ایران و حوزه های علمیه ی آن، اگر نگوییم فلسفه جایگاهی برتر، حداقل جایگاهی در عرض فقه پیدا کرد. آن زمان در فقه هم، آن قدر که به علم اصول توجه می شد، به احادیث عنایتی نبود. لذا این عوامل، واکنش منفی شدیدی در پی داشت و آن پیدایش اخباری گری بود و سرانجام اخباری گری هم حاکم شد.

حاکمیت تفکر ملامحمد امین باعث شد که ما دیگر فقیه برجسته ای به آن صورت نداشته باشیم که بتواند اجتهاد کند و نوآوری داشته باشد و بحث تازه ای در فقه مطرح بکند، فیلسوف ها هم دیگر به حاشیه رفتند.

۴ اخباری گری تا کی ادامه پیدا کرد؟

تا زمان استاد کل، محمد باقر اصفهانی معروف به وحید بهبهانی است. ایشان آمد و آن طرز تفکر را به کلی، از حاکمیت بر محافل علمی برانداخت و مکتب اجتهاد، احیا شد. دوباره فلسفه رشد پیدا کرد، با این تفاوت که دیگر علوم دقیقه و علوم تجربی از حوزه های علمیه کنار رفت و دامنه ی تعلیم و تعلم علوم و فنون محدود گردید. یعنی در حوزه ها اصل بر فقه و اصول است و مقداری هم فلسفه، علوم دیگری در حوزه ها تدریس نمی شود. هرچند بعدها هم فلسفه دان زیاد داریم اما فیلسوفی که مکتبی را عرضه کرده باشد و طرز تفکر نویی را مطرح نموده باشد نداریم. این نشان می دهد که آثار اخباری گری هنوز ادامه دارد.

شهید مطهری قریب به این مضمون می گوید که هنوز هم می بینیم، روح اخباری گری به نوعی در حوزه های ما حتی در مکتب اجتهاد هم حاکم است و علما به خودشان جرئت نمی دهند که اجتهاد پویایی داشته باشند.

تشکر از فرصتی که در اختیار ما نهادید. ■

در حوزه ها خودنمایی داشت. فلاسفه ی بزرگی مثل شیخ بهایی و میرداماد و میرفندرسکی و دیگران. بعد هم ملاصدرا مکتب نوینی را در فلسفه ی اسلامی پایه گذاری کرد. عقل گرایی در فقه هم گسترش یافت و حتی به افراط رفت. می خواهم این را بگویم که مجتهدان خیلی راحت به مبانی عقلی مراجعه می کردند. کار به جایی رسید که افراط عقل گرایی در اصول فقه و پرداختن به فلسفه، وجه غالب حوزه های علمی شیعه در ایران شد. این باعث شد که عده ای از علمای شیعه احساس خطر کنند که این عقل گرایی افراطی حدیث را به حاشیه می راند، لذا واکنش شدیدی علیه عقل گرایی در معارف دینی پدید آمد که منجر به ظهور اخباری گری افراطی شد و ملامحمد امین استرآبادی مکتب اخباری را بوجود آورد.

۴ ملا محمد در چه زمانی می زیست؟ لطفا مختصری از آثار و نظریات ایشان ذکر فرمایید؟

ملامحمد امین استرآبادی معاصر شاه عباس اول است. ۱۰۳۶ سال وفات ملامحمد امین استرآبادی است و سال ۱۰۳۸ هم فوت شاه عباس. وی در حوزه های علمیه ی ایران به ویژه شیراز تحصیل کرد و از غلبه ی فلاسفه و اصولیین بر محافل علمی ایران و شیعه احساس خطر کرد. به حجاز رفت و چندین سال در مدینه و به ویژه مکه مکرمه که تحت نفوذ حنابله و اهل حدیث عامه بود زیست. استرآبادی ظاهراً تحت تاثیر اهل حدیث عامه نهایتاً به این نتیجه رسید که اجتهاد و به کارگیری عقل در فهم معارف دینی اعم از فقه و کلام و اعتقادات، انحراف است و تنها راه رسیدن به حقیقت تمسک به احادیث معصومان (علیهم السلام) است که برای همه چیز تا روز قیامت این احادیث پاسخگو است.

ملامحمد امین استرآبادی کتابی به نام الفوائد المدینه دارد که رد فقهای اصولی است و به اصولیین به شدت حمله می کند و علم اصول را به کلی رد می کند و به علامه حلی و برخی دیگر از مجتهدان شدیداً حمله می کند. اجتهاد آنان را باطل می داند و آنان را به تمسخر و توهین هم می گیرد.

کتاب دیگری هم دارد به نام دانشنامه ی شاهی که به فارسی است، الفوائد المدینه عربی است، برخی به غلط فکر کرده اند که دانشنامه ی شاهی خلاصه فارسی شده ی فوائد مدینه است، اصلاً این گونه نیست ایشان در فوائد مدینه، عقل گرایی در مسائل فقهی و علم اصول را به باد انتقاد گرفت و اجتهاد را باطل دانست و در دانشنامه ی شاهی عمدتاً فلسفه را باطل دانسته و به شدت به فیلسوف مشهور ملاجلال الدین دولتی که مکتب وی در فلسفه مورد توجه عمده ی اهل فلسفه آن دوران بوده است، حمله می کند.

۴ عقل گرایی و اخباری گری البته حتماً برکاتی نیز داشته است، اما آسیب های این ها برای تاریخ ما چه بوده است؟

تعدادی در هر دو طرف نبود. هم آن طرف در عقل گرایی افراط کرد و هم این طرف در حدیث گرایی، لذا مثلاً ملامحمد امین استرآبادی کار را به جایی رساند که حتی در اصول دین می گفت که عقل، جایی ندارد؛ همان روایات کفایت می کند. حتی می گفتند فهم قرآن هم بدون روایات ناممکن است. اخباریان می گفتند فقط «اسخون فی العلم» قرآن را می فهمند، ما به قرآن تا آن حد می توانیم مراجعه بکنیم که ائمه آن را تفسیر و تبیین کرده اند. لذا اصل و اساس همه چیز را حدیث گذاشتند و بعد علوم دقیقه و علوم تجربی را از حوزه ها راندند.

مجلسی اول اخباری و مرید سخت ملامحمد امین استرآبادی است، ایشان می گوید: در آن زمان اگر همه ی اصفهان را که مرکز علمی



دو نگاه

استرآبادی در مقطعی تفکر اخباری گری را طرح و ترویج کرد که مقارن با رنسانس و

انقلاب صنعتی در غرب بود. فهم علل پیشرفت و جهش علمی در غرب، در فهم فلسفه ی غرب بود؛ حال آنکه در این

سوی عالم، فلسفه ی

اسلامی تخطئه شده

بود. استرآبادی معتقد

بود علم ریاضی جز

در حد تشخیص قبله

و اوقات نماز و مسائل

ارث، تزیین عمر است.

طبیعی است که یک

عقب ماندگی عجیبی

پدید بیاید